



کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

شورشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پشتن جامع علوم انسانی

چیکده

آیا دین و علم و فلسفه به معنای حکمت با حیات معقول رابطه‌ای دارند؟

حیات معقول چیست؟

مطلبی که در زیر می‌خوانید خلاصه‌ای از بحث مرحوم علامه محمد تقی جعفری (ره) در (کتاب فلسفه دین) است که به دو سوال مطرح شده پاسخ می‌دهد. ایشان پس از بحثی مفصل دربارهٔ رابطه دین و علم و فلسفه به معنای حکمت با حیات معقول، ثابت می‌کنند که بدون حیات معقول نمی‌توانیم هیچ کار مثبتی برای بشریت انجام بدهیم.

۱- مقدمه

در مقدمه به طور مختصر به معنای دین و علم و فلسفه اشاره می‌کنیم، سپس وارد بررسی جزئیات آن می‌شویم.

الف) دین

دین یعنی آن دسته عقاید و تکالیف و اخلاقیاتی که بدون آنها، زندگی هیچ مبنایی جز خودخواهی مزاحم ندارد. همان خودخواهی که به جهت ناتوانی شرم‌آور بشر در تعدیل آن تاریخ سرگذشت او را غیر قابل توجیه ساخته است. دین یعنی یک محاسبه عالی در زندگی و شناخت آن و حرکت بر

مبنای وابستگی برکمال مطلق و فرار گرفتن در جاذبه آن و عمل بر طبق این آگاهی. چیست دین؟

برخاستن از روی خاک

تا که آگه گردد از خود جان پاک

ب) فلسفه

عبارت است از آشنایی و معرفت به مبانی کلی جهان‌هستی و آمادگی برای پاسخگویی به سوالاتی که در فوق متغیرات جهان‌هستی قرار دارد، یعنی متغیراتی که علوم شناخت آنها را به عهده گرفته است. به کار بستن این معرفت در مسیر «گردیدن» تکاملی نیز عبارت است از حکمت که سر و کار آن با واقعیت است، نه مفاهیم قراردادی که بر برداشتهای ذوقی و استدلالهای توجیهی استوار می‌باشند.

ج) علم

عبارت است از ارتباط انکشافی با واقعیات، از راه‌های مشاهده و تجربه و دریافت‌های درونی که می‌توان انواع آنها را به شهود، حدس و امثال آنها نیز نامگذاری کرد. بدیهی است که به جهت نسبییت کشف واقعیات، ارتباط علمی با آنها نیز نسبی می‌باشد.

(تا از روی برهان روشن هلاک شود هر کس که هلاکت را می‌خواهد و از روی دلیل واضح از حیات برخوردار شود هر کس که می‌خواهد زندگی کند).

۳) حیات حقیقی: "یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم". "انعام/۱۶۲"

(ای مردمی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسول خدا را اجابت کنید وقتی که شما را برای آنچه از حیات برخوردار شوید دعوت می‌کند)

نکته بسیار مهمی که در آیات فوق وجود دارد، این است که زندگی بدون دین الهی، اصلاً زندگی نیست، بلکه به اصطلاح کاریکاتور مسخ شده‌ای از زندگی است که هر لحظه می‌تواند با خودخواهی مهار نشده‌اش مانند کوه آتشفشانی، همه دودمان و مزارع حیات انسانها را تبدیل به خاکستر کند و نشان قهرمانی هم به سینه‌اش بچسباند!

«زندگی بدون حیات معقول کاریکاتوری از حیات طبیعی مسخ شده است»

ناآگاهان خود باخته هنگامی که به غیرقابل تفسیر بودن زندگی خود متوجه می‌شوند و می‌بینند هیچ دلیل روشنی برای زندگی که پیش گرفته‌اند، جز انگیزه‌های

این یک تعریف اجمالی از سه‌رکن اساسی «حیات معقول» است.

علم، دین و فلسفه (به معنای حکمت) سه عنصر اصلی حیات معقول انسانهاست. بدیهی است که بدون برخوردارگی از سه عامل اصلی (دین، علم و فلسفه به معنای حکمت) حرکت در مسیر حیات معقول امکان‌پذیر نمی‌باشد.

۲- حیات معقول چیست؟

حیات معقول نوعی از زندگی است که در آن همه استعدادهای وجود آدمی تا انجام که مقدر است در برطرف ساختن نیازهای مادی و معنوی او به فعلیت می‌رسند. این همان زندگی است که در کلام خداوند متعال با کلمات زیر نامگذاری شده است:

۱) حیات طیبه: من عمل صالحاً من ذکر و انشی و مؤمن فلنجینه حیاه طیبه (نحل/ ۹۷)

(هر کسی از مرد یا زن عمل نیکو انجام بدهد، در حالی که دارای ایمان است. قطعاً برای او «زندگی پاکیزه» عنایت می‌کنیم).

۲) حیات مستند به بینه: (زندگی بر مبنای دلیل و برهان روشن)

«لیهلك من هلك عن بینه و یحیی من حی عن بینه» «انفال/ ۴۲»

«برای کسی که اعتقاد به خدا ندارد همه چیز ممکن است». لازمه جمله مذکور چنین است: اگر حیات انسانها هیچ معنای معقولی ندارد، همه چیز در این زندگی نه تنها جایز است، بلکه خویشتن داری از یک لذت که نیاز به نابودکردن همه انسانها داشته باشد، نوعی بیماری کشنده برای وی می‌باشد.

آن نوع حیات که «دین، علم و فلسفه به معنای حکمت» ارکان تشکیل‌دهنده آن است، از امتیازات عالیترین آرمانی است که در دل‌های رشد یافتگان فرزندان آدم (ع) موج می‌زند.

با توجه به اینکه تعریف حقیقی حیات (به معنای حد تام آن) برای ما امکان‌پذیر نیست، لذا مجبوریم برای شناسایی آن از مختصات و امتیازاتی که در آن وجود دارد استفاده کنیم. این است قانون شناسایی هر حقیقتی که توانایی وصل به ذات و هویت آن را نداشته باشیم.

۳- ویژگیهای حیات معقول

حیات معقول را نمی‌توان قربانی وسایل حیات نمود.

بدان جهت که حیات معقول از هویت اصیل حیات برخوردار است، این هویت بدون

خور و خواب و خشم و شهوت وجود ندارد، سرمست فریب خویشتن می‌گردند و خود را چنین تسلیم می‌دهند که زندگی منظم و قانونمند که بتوانیم لذا بد خویشتن را در آن اشباع کنیم و تکلیفی جز عدم مزاحمت برای دیگران بر دوش خود نداشته باشیم زندگی ایده‌آل است. آری چنین زندگی برای ما آرمان است و برای مطلوبیت آن نیازی به استدلال نداریم! حقیقت این است که ما در برابر کسانی که تفاوتی مابین امور متضاد ذیل قایل نیستند، هیچ سخنی نداریم، افرادی که قایلند:

جهل = علم آزاد مسوولانه
 شخصیت = بی‌بند و باری زیبایی محسوس و معقول = عامل تحرک لحظه‌ای/ عدالت = نظم/ قانون = خلاف قانون/ زندگی دارای هویت قابل تفسیر و گردیدن تکاملی = زندگی موریانه‌ها و مورچه‌ها و زنبوران عسل! خدمت به نوع بشر و احیا و احقاق حقوق او = وسیله دیدن همه بشریت برای لذت و خواسته‌های طبیعی مهار نشده خود و محو و نابود ساختن او و نفی هر گونه تکلیف در مقابل حقوق دیگران! بالاخره و به‌طور خلاصه هستی = نیستی!!!

این است لازمه معنای آن جمله معروف که در مغز همه افراد آگاه نقش بسته است:

اینکه خود را در نوسانات گوناگون جهان برونی و درونی ببازد در جریان تاثیر و تاثر در ارتباطات چهارگونه (ارتباط انسان با خویشتن، ارتباط انسان با خدا، ارتباط انسان با جهان هستی و ارتباط انسان با نوع بشر) بهترین بهره‌برداری را تا آنجا که مقدور است از آن خود می‌سازد. به همین جهت است که این حیات هرگز قربانی وسایل خود نمی‌گردد.

به این نکته دقت فرمایید:

انسان در عین حال که اشتیاق شدید به حیات دارای هویت در مجرای «آن چنان که باید» دارد. به جهت محرومیت از حیات معقول غالباً در وسایل خوشایند زندگی غوطه‌ور می‌گردد. و این گرایش تا حد خارج کردن خود حیات حقیقی از صحنه هستی پیش می‌رود. اینکه مدتی است احساس پوچی فراگیر اغلب مردم شده است، ناشی از همین نکته است.

مرحوم علامه محمد تقی جعفری سوالات ششگانه را مطرح می‌کنند و می‌فرمایند پاسخ نهایی سوالات ششگانه اساسی فقط در حیات معقول است که «دین و علم و فلسفه» (به معنای حکمت) ارکان سه‌گانه آن است.

سوالات نهایی ششگانه به قرار زیر است:

- ۱) من کیستم؟
- ۲) از کجا آمده‌ام؟
- ۳) به کجا آمده‌ام؟
- ۴) با کیستم؟
- ۵) برای چه آمده‌ام؟
- ۶) به کجا می‌روم؟

پاسخ صحیح سوال اول، پایه اساسی همه سوالات است.

این جمله فوق‌العاده سازنده را از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام داریم که می‌فرمایند:

(هرکس که معرفت به خویشتن پیدا کرد، به درجه نهایی علم و معرفت نایل آمد) با نظر به معنای این جمله شریف، اگر ما به آرایه پاسخ حقیقی سوال اول من کیستم؟ موفق شویم قطعی است که به پاسخ بقیه سوالات نیز توفیق خواهیم یافت.

پاسخ سوال اول را می‌توانیم بدین ترتیب مطرح نماییم که: من موجودی هستم شکل یافته از انواع عناصر طبیعی و از حقیقتی که بر مبنای حکمت عالی خداوندی به نام جان یا نفس انسانی از کانال طبیعت وارد جهان هستی می‌گردد و در عبور از آن با توانایی بر بهره‌برداری از روح الهی و با برخوردارگی از عقل و قلب و وجدان و سلطه شخصیت با اشتیاق جدی برای به ثمر رسیدن

افراد هم‌نوع من انسان در این دنیا همگی از کانال مردان و زنان از نوع همین مردم عبور نموده و به این دنیا وارد شده‌اند. هر چیزی که من از قلمرو طبیعت و فوق طبیعت دارم افراد نوع من هم آن را دارا می‌باشند.

همه ما انسانها دارای استعداد‌های ارزشی هستیم که هر اندازه آنها به طور صحیح به فعلیت برسند، به هماهنگی و اتحاد بیشتر نزدیک می‌شویم. مبدا و مسیر و مقصد همه ما یکی است. پس مشخص شد که من با چه کسی هستم.

پاسخ سوال پنجم (به کجا می‌روم؟)

هنگامی که موجودیت انسانی با آن همه عظمت و استعداد و پیشرفت و فعالیت مادی و معنوی شگفت‌انگیزی که در طول تاریخ ارائه نموده است، خود را برای ما روشن نمود و هم چنین وقتی که اثبات شد که ناچیزترین پدیده و رفتار و گفتار و نیت‌های آدمی، نمی‌تواند بدون نتیجه تباه گردد:

یا سبو یا خم می یا قدح باده کنند یک کف

خاک در این میکده ضایع نشود

و نیز موقعی که این قضیه ثابت شد که بدون معاد و ابدیت، هیچ ارزشی، بلکه هیچ

شخصیت که کمال آن است، آماده وصول به هدف اعلای زندگی می‌گردد که عبارت است از قرار گرفتن در جذابیت کمال مطلق که از آن خداوند ذوالجلال است. این است پاسخ اجمالی من کیستم.

پاسخ سوال دوم (از کجا آمده‌ام؟)

با پذیرش این حقیقت که من موجودی هستم دارای آن همه قسوا و استعداد‌های فوق طبیعی و اشتیاق جدی به هدف اعلای حیات که فوق ماده و مادیات است ثابت می‌شود که من از یک حکمت و مشیت فوق طبیعی که از آن خداوند توانا و دانا و حکیم مطلق است به این دنیا قدم گذاشته‌ام، پس من دارای حقیقت فوق طبیعی هستم.

پاسخ سوال سوم (به کجا آمده‌ام؟)

اینکه این جهان با نظم و شکوه شگفت‌انگیزی که دارد، با معنی بودن خود را با کمال وضوح اثبات می‌کند نیازی به استدلال و اثبات ندارد. و پاسخ این سوال چنین می‌شود: این‌جا که من آمده‌ام، کارگاهی بسیار با معنی و با عظمت است که موجودیت بالقوه ما انسانها را به فعلیت می‌رساند.

پاسخ سوال چهارم (با کیستم؟)

عامل یا عوامل اصلی قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق، همان تلاش و تکاپوست که در اصطلاح دین «عبادت» نامیده می‌شود.

آرامش روحی که یکی از بزرگترین مختصات حیات معقول است فقط بر مبنای علم و دین و فلسفه (به معنای حکمت) قابل تحقق است.

تنها در قلمرو حیات معقول است که انسانها از هر نژاد و صنف و ملتی که باشند، به جهت احساس یک وحدت معقول در انجام تکالیف و استیفای حقوق، به حد اعلا اصول و ارزشهایی نایل می‌گردند که تاکنون اغلب با یاد آنها و حماسه سرایی درباره آنها دل خوش داشته‌اند.

در حیات معقول است که شادیها و اندوهها و خندهها و گریهها می‌توانند قابل تفسیر و توجیه بوده باشند

خنده از لطف حکایت می‌کند

گریه از قهرت شکایت می‌کند

این دو پیغام مخالف در جهان

از یکی دلبر روایت می‌کند

انسان در مسیر حیات معقول هرگز به خواص و لوازم طبیعی زندگی حیوانی قناعت نمی‌ورزد، بلکه همواره تلاش پیگیر

تکلیف و حقی قابل اثبات نیست، یعنی وقتی که معلوم شد:

روزگار و چرخ و انجم سر به سر بازیستی
گر، نه این روز دراز دهر را فرداستی

هیچ انسان خردمندی با داشتن مغز و روان معتدل، نمی‌تواند احساس بقای جاودانی روح (یا من یا شخصیت) خود را در همین زندگانی قطع کند و به خود تلقین کند که پایان همین زندگی دنیوی آخرین منزلگه من است. در نتیجه با فهم این حقایق درمی‌یابد که «به کجا می‌رود؟»

پاسخ سوال ششم «برای چه آمده‌ام؟»

پس از روشن شدن پاسخ سوال اول، جواب این سوال کاملاً روشن می‌گردد، زیرا من در می‌یابم که وجود من از حکمت عالی الهی و فیض ربانی او سرچشمه گرفته است؛ از حکیمی که محال است عمل بیهوده و عبثی را انجام بدهد. من دارای استعدادهای باعظمتی هستم که در صورت به فعلیت رسیدن آنها هدف اعلا زندگی من تحقق می‌یابد. هدفی که باید برای وصول به آن، حداکثر تلاش انجام بگیرد. قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق است که خداوند ذوالجلال است.

مختلف باشد، هیچ کار مثبتی برای بشریت انجام نخواهد داد.

۴- نتیجه‌گیری

دو نتیجه بسیار مهم را که می‌توانیم از ارتباط تکمیلی دین و علم و فلسفه (به معنای حکمت) بگیریم بدین قرار است:

الف: چنانچه اشکال و عوامل صیانت ذات (خویش‌تنداری برای مدیریت زندگی) نمی‌تواند کمترین خدشه‌ای بر اصالت و قدرت بزرگ این پدیده وارد بسازد. همچنین وسایل و عوامل و اشکال و تحول در مصادیق و موارد سه رکن اساسی حیات معقول (دین، علم و فلسفه) نیز نمی‌توانند اندک اختلالی در اصالت و عظمت حیات معقول وارد آورند. هم چنانکه اختلاف محیط و شرایط و موقعیتهای رنگارنگ نمی‌توانند اصالت تعقل سلیم وجدان و شهود را مورد تردید قرار دهند. بنابراین امروزه آن همه هیاهو و معرکه آرایه‌های ساختگی و یا دور از واقع‌جویی که در غرب و شرق مد روز شده است به هیچ پایه محکمی استوار نیست.

ب: ما انسانها نباید در هیچ دوره و موقعیتی حق داوری نهایی درباره همه مسایل مربوط به تعریف و هویت و نتایج و

دارد تا هرچه سالیان عمر پیش می‌رود بر معلومات کمالی خود بیفزاید.

خاصیت اساسی حیات معقول همین است که تا زندگی و مرگ را به مقام والای «قل» ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» نرساند به جریان خود پایان نمی‌دهد.

و این است معنای (حیات طیبه) که در قرآن آمده است.

در حیات معقول است که انسان می‌تواند تعدیل خودخواهی داشته باشد، و مادامی که بیماری ویرانگر خودخواهی به وسیله حیات معقول مبدل به خود داشتن یا تکامل شخصیت سالم- که در منطق دین «تقوا» نامیده می‌شود- نگردد، ذاتاً تمامی نظامهای حقوقی، اخلاقی، مذهبی، سیاسی و هر نوع فرهنگی که مطلوب بشر تلقی گردد، اگر صحیح باشند مانند آن کاخهای مجلل و باشکوه خواهند بود که بر قله کوههای آتشفشانی ساخته شده‌اند.

هر دین و فلسفه و علمی که از تحقق بخشیدن به حیات معقول انسانها به جهت ناتوانی از داشتن امتیازاتی که ذکر شد عاجز و ناتوان باشد جز اینکه وسیله‌ای برای سودجویی و خودخواهی انسانها در اشکال

فروع و مصادیق سه حقیقت با عظمت
(دین، علم و فلسفه) به معنای حکمت را به
خود اختصاص بدهیم، زیرا اشکال و
مصادیق و وسایل «حیات معقول» دارای
سطوح و ابعادی است که برای همه زمانها
گسترده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی